

بدن و دین

ناصرالدین غراب*

چکیده

امروز شاید بدن یکی از بخش‌های مهم زندگی فردی و جمعی باشد. جامعه براساس هدف‌ها و ارزش‌هایی معین، به شیوه‌های معینی تکنیک‌ها و مهارت‌هایی در اختیار فرد می‌گذارد که او می‌تواند خود را از طریق بدن به دیگران معرفی کند. این تکنیک‌ها و فنون، وسایل و ابزارها و کالاهای خاص خود را دارد که از سوی افراد و سازمان‌هایی تولید و از سوی افراد و گروه‌هایی دیگر مصرف می‌شوند. کالاهایی برای حفظ سلامتی، کالاهایی برای تناسب‌اندام و داشتن قیافه‌ای مطلوب، کالاهایی برای زیبایی، کالاهایی برای پوشش مناسب، کالاهایی مرتبط با رژیم غذایی و غیره. هر یک از این ابعاد اجتماعی بدن در حوزه‌های خاصی از جامعه‌شناسی مطالعه می‌شود. یکی از این حوزه‌ها، جامعه‌شناسی دین است، که در آن رابطه میان دین و بدن در بستر اجتماعی مطالعه می‌شود. دین مجموعه‌ای از آموزه‌ها، باورها، ارزش‌ها و هنجارهاست، که چارچوب‌های ذهنی، جهت‌گیری‌ها و دستورالعمل‌های خاصی برای بدن در طی حیات تاریخی خود به ارمغان آورده است که در این مقاله به برخی از ابعاد آن پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها

بدن، دین، ابعاد اجتماعی بدن، بدن آگاهی، دین و تکنیک‌های بدن.

مقدمه

یکی از ویژگی‌های مهم جامعه مدرن، ظهور و ایجاد «خود»¹ به مثابه موجودیتی مستقل در برابر جهان بیرونی (اجتماع و طبیعت) است. ظهور این خود در جهان مدرن به

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی گرایش نظری - فرهنگی

معنای تأکید بر نقش فاعلیت و عاملیت انسان در مناسبات خود با چیزی غیر از خود (چه متعلق به عالم انسانی و چه غیرانسانی) است. اما ظهور خود امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه قبل از آن «خودفهمی»^۱ باشد. «خودفهمی» در واقع حاصل تجربه خود^۲ است و تجربه خود به معنای حضور و بازتاب آنچه ما در اشکال و در عرصه‌های گوناگون، «خود» می‌نامیم. به نظر می‌رسد «خود» به سه شکل حضور می‌یابد:

الف) من ذهنی؛ که مجموعه‌ای از فرایندهای تفکر و احساسی و نیز اراده است، که به قول جرج هربرت مید^۳ همان من فاعلی است. آگاهی بر این «من»، شفاف و روشن نیست.

ب) من اجتماعی؛ شامل آگاهی فرد از منزلت و نقش‌های خود در نزد دیگران و نیز از نگاه دیگران است. این آگاهی از «من» اجتماعی، فرد را به داشتن هویت اجتماعی وامی‌دارد.

ج) من تنی^۴ یا جسمی^۵؛ این «من» که به نظر می‌رسد حایل میان من «ذهنی» و من «اجتماعی» است، در واقع «خود تبلور یافته و تجسم یافته» است. من تجسم یافته، حوزه‌ای است که «فرد» می‌تواند فردیت خود را به نمایش گذارد.

بدن آدمی، نقطه آغازین و ملموس ارتباط میان انسان‌هاست و اولین آستانه‌ای است که ما حضور دیگران (ارزیابی‌ها و قضاوت‌ها) را در خود می‌یابیم و نیز اولین رسانه‌ای است که ما خود را به دیگران معرفی می‌کنیم. بنابراین، می‌توان گفت که بدن بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین مکان تلاقی میان «من» و «دیگران» است.

-
1. Self-Understanding
 2. Self-Experience
 3. Mead
 4. Bodily
 5. Material

شاید بدن یکی از بخش‌های مهم زندگی فردی و جمعی باشد که در یک زمان و در یک مکان این امکان را برای ما فراهم می‌سازد که خود را به دیگران معرفی کنیم و با دیگران وارد تعامل شویم، بدون آنکه کلامی بر زبان جاری سازیم. جامعه به شیوه‌های معین، تکنیک‌ها و مهارت‌هایی در اختیار ما می‌گذارد که ما می‌توانیم خود را از طریق بدن به دیگران معرفی کنیم، پذیرش دیگران را بطلبیم و احساس خوشایندی در خود و در دیگران ایجاد کنیم. این تکنیک‌ها و فنون، وسایل و ابزارها و کالاهای خاص خود را دارد که از سوی افراد و سازمان‌هایی تولید و از سوی افراد و گروه‌هایی دیگر مصرف می‌شوند. در اینجا است که ما در حکم مصرف‌کننده با کالاهایی مرتبط با بدن روبه‌رویم. کالاهایی برای حفظ سلامتی، تناسب اندام، زیبایی، پوشش مناسب، مرتبط با رژیم غذایی و غیره.

جامعه نیز از طریق این ابزارها، هدف‌ها و ارزش‌هایی را دنبال می‌کند. ارزش‌هایی چون زیبایی، سلامتی، داشتن قیافه‌ای مطلوب و مناسب، آراستگی ظاهری و غیره. به بیان جامعه‌شناسانه، جامعه به مدد فرهنگ، برای نحوه رفتار کنشگران با «بدن» خود، ارزش‌ها و هنجارهایی تنظیم می‌کند. به گونه‌ای که افراد با مداخله در قلمرو بدن خود، هم «فردیت» خود را محترم می‌شمارند و هم ساختارهایی را تولید و بازتولید می‌کنند. به این ترتیب، «بدن» بیشتر از منابع دیگر فردی این اجازه را به فرد می‌دهد که در آن دخل و تصرف کند و بازیگران اجتماعی به نحوی خود را در ایجاد ساختارهای مرتبط با آن سرنوشت‌ساز بدانند. البته این امر به حس مالکیت فرد به بدن خود و نیز به نقش بسیار مهم بدن در هویت فردی و در تصور فرد از خودش برمی‌گردد.

درعین‌حال، توجه به بدن پدیده‌ای مدرن نیست که فقط به دلیل ظهور سوژه مدرن به وقوع پیوسته باشد. مردم‌شناسان از پیش بدن را یک پدیده اجتماعی ضروری تلقی

می کردند. در جوامع قبل از مدرن، بدن به مثابه یک هدف و نشانه بسیار مهم و همه جا حاضر برای نمادگرایی عمومی تلقی می شد (Turner, 1991: 6). خال کوبی، داغ کردن و نشانه گذاشتن روی جسم، یا حتی نقاشی به روی آن سنتی قدیمی محسوب می شده است. البته این امر برای جامعه‌شناسان در ابتدا نوعی بیماری تلقی می شد که در آن فرض بر این بود یک نفر با مداخله در ظاهر بدن خود، هنجارهای اجتماعی را نادیده می انگارد یا اینکه آن‌ها را نقض می کند. بنابراین، به مثابه یک بیماری پنهانی معرفی می شد. این موضوع بر دو فرض اولیه استوار بود. یکی اینکه بدن سالم، بدنی است که بر روی آن شکلی نباشد و دیگر اینکه ظاهر و سطح بدن، محلی است که در آنجا، حقیقت روح و روان فرد آشکار و پدیدار می شود. در این شرایط، مداخله در ظاهر بدن، امری آسیب‌شناختی تلقی می شد.

در حال حاضر، بیشتر نوشته‌های جامعه‌شناسی معاصر، بدن را در چشم‌انداز فرهنگی مدرن بررسی می کنند؛ یعنی آن را با توجه به تغییرها در فرهنگ و جامعه مدرن، «تقدس زدایی» تدریجی زندگی اجتماعی، فرسایش و تحلیل هنجارهای سیاسی متعالی و ظهور فردگرایی و مصرف‌گرایی تحلیل می کنند. در این راستا مهم‌ترین سؤال‌ها در جامعه‌شناسی بدن این است که چگونه جوامع، بدن‌ها را سازمان می دهند و برای آن معناهای اجتماعی تعریف می کنند؟ چگونه براساس آن ترجیحات اجتماعی تنظیم می شود؟ کشیدن نقشه‌ها و طرح‌های خاصی بر بدن نیز یکی از مسائل جامعه‌شناسی است. اینکه چرا افراد و گروه‌های خاص دست به چنین فعالیتی می زنند و چگونه این عمل و آن طرح‌ها را تفسیر و معنا می کنند. نحوه رمزگشایی بدن‌ها نیز مهم است. اینکه این بدن‌ها به چه چیزی دلالت می کنند و چگونه جامعه‌شناسان، به انگیزه افراد برای تغییر شکل بدن خود دست می یابند.

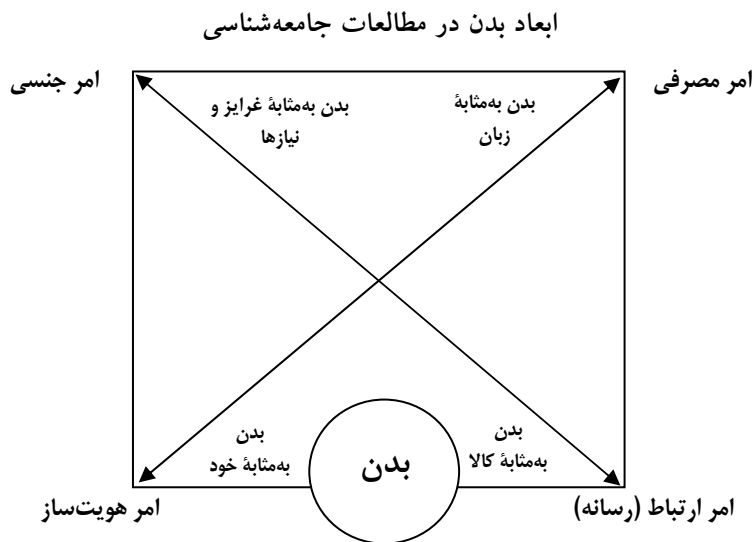
بررسی‌های جامعه‌شناسی در پی آنند که چگونه این معناها و نشانه‌ها در جامعه بزرگ‌تر معنا می‌شود. درعین‌حال، برای جامعه‌شناسی مهم است که چرا و چگونه این بدن‌ها در جوامع با بدن‌های دیگر مقایسه می‌شوند. از دیگر مسائل مهم در جامعه‌شناسی بدن این است که چرا افراد یک جامعه به ورزش^۱ و تکنیک‌های بدنی خاصی مانند رژیم غذایی، جراحی‌های زیبایی^۲، بدن‌سازی^۳، خال‌کوبی^۴، سوراخ کردن^۵ قسمت‌های مختلف بدن، پوشش و غیره اهمیت می‌دهند. البته ورزش در اینجا به معنای حرفه‌ای آن نیست؛ بلکه منظور تمرینات بدنی خاص و معمولاً سبکی است که افراد عادی برای مقاصد خاصی چون تناسب اندام، لاغر شدن و غیره، به شکل مستمر یا غیرمستمر انجام می‌دهند. در همه این موارد، چند نکته اساسی در حکم ارزش‌ها و سیاست‌های بدن تعقیب می‌شود. در واقع تکنیک‌های بدن برای دستیابی به هدف‌ها و ارزش‌هایی است که جامعه آن ارزش‌ها را تأیید و تثبیت کرده است. ارزش‌هایی چون سلامتی، زیبایی و سیاست‌هایی چون مراقبت از بدن، در کنترل داشتن آن، حفظ^۶ و اصلاح^۷ بدن.

با وجود این گفته می‌شود در ادبیات جامعه‌شناسی بدن، بیشتر به رویکردهای نظری در باب این مقوله توجه می‌شود که بدون پشتوانه تجربی و عینی‌اند (Davis, 1997; Watson, 2002; Wacquant, 1995). همچنین بیان می‌شود که برخی از نوشته‌ها کمتر توانسته‌اند از ثنویت ذهن و بدن فراتر روند، که در نتیجه آن، شیوه‌های

-
1. Exercise
 2. Cosmetic Surgery
 3. Body Building
 4. Tattooing
 5. Piercing
 6. Maintenance
 7. Modification

بسیار اجتماعی شده و عقلانی خود تجسم یافته بیشتر بررسی می‌شوند. برای مثال شیلینگ و ملور، گیدنز را به نادیده انگاشتن ابعاد شهوانی تجسم خود محکوم می‌کنند. به اعتقاد آنان، گیدنز افراد را اساساً ذهن‌هایی می‌پندارد که جسم‌ها را اشغال کرده‌اند؛ جسم‌هایی و بدن‌هایی که تحت استثمار جامعه‌اند (Shiling & Mellor, 1996). مسئله سوم در این است که در برخی از رویکردهای جدید، این موضوع هنوز در چارچوب مسائل مربوط به بیماری مطالعه می‌شود.

اما به‌طور کلی در جامعه‌شناسی، بدن در قالب چند مقوله اساسی مطالعه می‌شود. در یک حوزه مطالعاتی، بدن در حکم یک میانجی و رسانه در نظر گرفته می‌شود. در این مطالعات تصور می‌شود بدن همچون زبان دارای قواعد و گرامر خاص خود است. در این دیدگاه، زبان بدن پل ارتباطی میان فرد و دیگران است. در رویکرد دوم، بدن در حکم عامل هویت‌ساز مدنظر است. تصویری که هر کسی از بدن خود دارد نقطه آغازین آگاهی فردی از خودش است. در این رویکرد با توجه به موضوع تصور بدن، نقش بدن در ایجاد هویت فردی بررسی می‌شود. در رویکرد سوم، به مقوله سیاست و تکنولوژی بدن توجه می‌شود. بررسی شیوه‌ها و هدف‌هایی که بدن به کمک آن‌ها خود را آشکار می‌سازد، کانون اصلی این رویکرد است. در این رویکرد بدن همچون کالایی متصور می‌شود که از سوی افراد مصرف می‌شود و در نهایت، رویکردی است که در آن بدن به مثابه امر جنسی نگریسته می‌شود. بنابراین، می‌توان چنین گفت که در جامعه‌شناسی، «بدن» به صورت چهار مقوله مطالعه می‌شود؛ بدن به مثابه «میانجی و زبان» (رسانه)، بدن به مثابه «عامل هویت‌ساز»، بدن به مثابه «کالا» که بر پایه سیاست‌ها و تکنولوژی‌های خاصی مصرف می‌شود و در نهایت، بدن به مثابه «امر جنسی».



با توجه به این مقدمه، می‌توان گفت هر یک از ابعاد اجتماعی بدن در حوزه‌های خاصی از جامعه‌شناسی مطالعه می‌شود که یکی از این حوزه‌ها، جامعه‌شناسی دین است و در آن رابطه میان دین و بدن در بستر اجتماعی مطالعه می‌شود. دین مجموعه‌ای از آموزه‌ها و باورهاست که ارزش‌ها و هنجارها، چارچوب‌های ذهنی، جهت‌گیری‌ها و دستورالعمل‌هایی خاصی برای بدن در طی حیات تاریخی خود به ارمغان آورده است، که در این مقاله به برخی از ابعاد آن می‌پردازیم.

بدن‌آگاهی^۱ و تصور بدن^۲

یکی از نقش‌های مهم دین در حیات اجتماعی و فرهنگی آدمیان، نقش آن در بدن‌آگاهی است. به عبارتی دیگر، دین از اولین و مهم‌ترین نهادهایی بوده است که به «بدن» عنایت

1. Body-Conscious
2. Body Image

خاصی داشته و آن را در کانون توجهات خود قرار داده است. یکی از پیامدهای مهم این توجه، ایجاد مقوله بدن‌آگاهی است که در گذشته و در جوامع ابتدایی و ماقبل‌امروزی، بیشتر نمایشی جمعی داشته و امری جمعی بوده است و در حال حاضر، بدن‌آگاهی، نمایشی فردی و امری فردی است. به بیانی دیگر، می‌توان گفت که بدن‌آگاهی در گذشته با هویت جمعی همراه بوده است، در حالی که امروز بدن‌آگاهی عامل ایجاد هویت فردی است. به نظر می‌رسد توجه دین به بدن و نقش آن در ایجاد بدن‌آگاهی از دستاوردهای مهم آموزه‌های دینی باشد که رهاورد آن چیزی نیست جز ایجاد خودپنداری. دین توانسته است از طریق مناسک و دستوره‌های خود در خصوص نحوه آرایش، نحوه پوشش، نحوه رعایت نظافت شخصی و غیره، بدن را همچون یک موضوع و ابژه پیش‌روی فرد قرار دهد و زمینه را ایجاد کند که انسان بتواند از بیرون به خود بنگرد، که این امر به معنای زمینه‌سازی آگاهی به خود در آدمی است. بدن‌آگاهی از اولین دستاوردهای دین محسوب می‌شود که به دنبال آن موضوع هویت و تصور از بدن آغاز می‌شد.

تصور بدن زمینه‌ساز هویت اجتماعی و هویت شخصی است. در جامعه معاصر و در دوران مدرن، بدن یک طرح هویتی جدید است. تصور بدن، تصویری از بدن متعلق به خودمان است که ما آن را در ذهن خلق می‌کنیم؛ و این به گونه‌ای است که جسم و بدن ما خود را به ما عرضه می‌کند. در گذشته، بدن حوزه‌ای شخصی و فردی نبود. در واقع ادیان ابتدایی در جوامع بدوی و آموزه‌های آن، بدن را نه در قلمرو مالکیت و تعلقات شخصی، بلکه آن را مقوله‌ای جمعی و امری متعلق به حیات جمعی معرفی می‌کردند. بنابراین، بدن‌آگاهی و تصور بدن، امری نبود که در فرد و به صورت فردی اتفاق بیافتد، بلکه مقوله‌ای فرافردی بود که در حیات جمعی جریان می‌یافت. یک

«ما»ی جمعی به واسطهٔ باورهای دین‌داران، خود را در قالب بدن‌های فردی به نمایش می‌گذاشت. اکثر مناسک دینی امروزی نیز چنین حالاتی دارند، اگرچه مبتنی بر حرکات بدنی فردند. کلاً آموزه‌ها و اعمال دینی، چه در ادیان ابتدایی و چه در ادیان پیشرفته، رفتارهای جمعی را به رفتارهای فردی ترجیح می‌دهند. جمع شدن افراد برای انجام عمل و رفتاری دینی، مانند نیایش‌ها، عبادت‌ها، مراسم قربانی، مراسم دعا و غیره، به انجام همان اعمال به صورت فردی برتری دارد و پسندیده‌تر شمرده می‌شود. چراکه به نظر می‌رسد، دین در جستجوی وحدت میان کثرت و اجزاست. بنابراین، براساس جهان‌بینی و دستورهای دینی، اعمال و سیاست‌های مربوط به بدن، اگرچه ممکن است امری فردی باشد، همهٔ آن‌ها در بردارندهٔ یک هدف و ارزش جمعی است. در غیر این صورت ممکن است آن عمل، دینی قلمداد نشود؛ و شاید ماهیت جمع‌گرایانه و اجتماعی بودن دین باشد که دورکیم را به این تصور واداشت که جامعه و جماعت، خود فرهنگ و مقولهٔ دینی است و از نظر برخی از شارحان او، جماعت همان دین است.

در دوران مدرن و در جامعهٔ سکولار، یعنی در جامعه‌ای که دین از مرزهای تصرف‌شدهٔ قبلی خود عقب‌نشینی کرده است، افراد بیشتر از گذشته خود را از طریق بدن تجربه می‌کنند. به این ترتیب، سطح و ظاهر بدن به حوزه‌ای از تضادها و تنگناها بین وضعیت فیزیکی فرد و تصور ذهنی از خود تبدیل شده است. در جامعهٔ سکولار، فرد در جستجوی بهبود و ارتقای تصور بدن از طریق مصرف نظام نمادین جامعه به مدد وسایل آرایش، اسباب پوشش، شکل مو و تکنولوژی‌های در خدمت ظاهر فرد است. تصور بدن یک بازنمایی ذهنی است. این تصور، فهم و استنباطی از ظاهر و نمایش فیزیکی است و با نحوه و کیفیت اندیشیدن یک فرد به دیگرانی که او را چگونه می‌بینند

و او در نزد آنان چگونه به نظر می‌آید، در ارتباط است. تصور خود به شدت با حس فردی از هویت در ارتباط است. در عین حال، هویت، امر طبیعی و ثابتی نیست، بلکه درون متن فرهنگی رشد کرده است (Stevenson, 2002: 228). تصویر فرد از بدن خود، به شدت تحت تأثیر تجربه اجتماعی است. تصور بدن، حساس و انعطاف‌پذیر و متأثر از دانش و اطلاعات جدید است. تصویرهای رسانه‌ای امروز در ایجاد این تصور نقش عمده‌ای دارند. امروزه در چارچوب تصاویر رسانه‌ای است که «بدن»ها دریافت و ارزیابی می‌شوند.

به این ترتیب، در دوران معاصر و در جامعه سکولار، بدن رکن اساسی «تصور از خود» است. تصور از خود، بیانگر ویژگی فردیت و منحصر به فرد بودن است. از رهگذر بدن است که «خودپنداری» ایجاد می‌شود، که آن به معنای توانایی دیدن خود در حکم یک موضوع^۱ است. در امتداد این توانایی، قدرت ارزیابی و قضاوت کردن در باره خود و جایگاهمان در بین دیگران شکل می‌گیرد. تغییراتی که ما از طریق روش‌ها و تکنیک‌های مربوط به بدن در خود ایجاد می‌کنیم، خودپنداری‌ها را تغییر می‌دهد. پیداست که همه انسان‌ها سعی می‌کنند خودپنداری آنان، آرمانی باشد. از این رو آن را به گونه‌ای آرمانی در ظاهر و در لایه بیرونی خود، یعنی بدن، جستجو می‌کنند.

در این میان تمایزی میان «من» و «مرا»، یعنی تمایزی میان بدن در حکم سوژه و بدن در حکم اُبژه وجود دارد. در این سطح، ما هم بدن‌هایمانیم (سوژه) و هم بدن‌هایی داریم (اُبژه). بازشناسی این تمایز به مثابه یک امر بازتابی و نه ذاتی ضروری است. توانایی اکتسابی ما در پنداشتن نقش دیگری برای خود و بنابراین، دستیابی به یک منظر و چشم‌انداز بیرونی از خودمان و نیز دستیابی به فرایندی که در آن حسی در باب

1. Object

خودمان خلق می‌شود، متمایز از کیفیاتی است که از آن طریق ما خودمان را در برابر «دیگری» شناسایی می‌کنیم. این نکات به عده‌ای از جامعه‌شناسان قبولانده است که تصور از بدن یک سازهٔ شناختی^۱ نیست، بلکه حامل و منعکس‌کنندهٔ ارزیابی دیگران است.

به‌هرحال اگرچه دین سهم عمده‌ای در بدن‌آگاهی داشته است، یعنی اینکه ما بدن‌هایی داریم (ابژه)، به نظر می‌رسد کمتر توانسته است نقش سوژگی را در فرد تقویت کند. دین از طریق دستورها، آموزه‌ها و باورهای خود، کمتر به وجه فاعلیات و عاملیات انسان در این ارتباط توجه داشته و آن را تقویت کرده است. دین اگرچه به انسان گفته است که او بدن‌هایی دارد، کمتر به این امر تأکید دارد که انسان برابر است با بدن‌های خودمختار. دین اگرچه می‌گوید انسان بدن دارد، به این امر کمتر اعتقاد دارد که او صاحب بدن خود یا برابر با «بدن» است. از این‌رو، فرد باید به کمک اعمال و احکام دینی، بدن خود را همچون یک ابژه کنترل، اداره و مدیریت کند. این امر تأثیر عمده‌ای در تصور فرد از بدن خود دارد.

همان‌گونه که استنباط می‌شود، تصور از بدن از همان دوران کودکی ساخته می‌شود، یعنی از همان مرحله‌ای که فرد در برابر پدر و مادر به‌منزلهٔ «دیگری» قرار می‌گیرد. به همان شکلی که جسم فرد رشد می‌کند این تصور نیز رشد می‌کند و اشکال پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. دین در همان آغاز رشد شخصیت از طریق اجتماعی‌شدن، آثار خود را بر تصویر فرد از بدن برجا می‌گذارد. اما به‌طور کلی تصور از بدن شامل دو جزء است:

الف) دریافت ما از بدن خود چگونه است؟

ب) احساس ما از این دریافت چیست؟

احساسی که فرد از بدن خود دارد به چند حالت ظاهر می‌شود؛ در یک حالت فرد احساس می‌کند که واقعاً صاحب و مالک بدن خود است. در چنین حالتی بدن و تصویر بدن یک موضوع مشکل‌ساز برای فرد نیست. او به برداشت و تصور دیگران توجهی ندارد و ارزیابی دیگران در احساس او از بدنش تأثیری ندارد. در عین حال می‌داند که دیگران مهم، به ظاهر بدن او توجه می‌کنند. در حالت دوم، فرد شکل و قیافه و کلاً بدن خود را می‌پذیرد و دوست دارد بدن خود را سالم، قوی و زیبا نگه دارد. ظاهر و بدن او برایش مهم است، در عین حال باور دارد که این فقط بخشی از زندگی اوست و نه کل آن؛ در واقع به کیفیات ظاهری خودش در نزد دیگران خلاصه نمی‌شود. وسواس به بدن شکل دیگری از تصور بدن است. در این حالت فرد احساس می‌کند شدیداً تحت تأثیر هنجاری اجتماعی مرتبط به بدن آرمانی است. او در شرایط گوناگون احساس می‌کند که مثلاً چاق و غیرجذاب است، بنابراین به شدت تحت تأثیر ظاهر بدن خودش است. از این رو، وقت زیادی صرف ظاهر خود می‌کند. این حالت، همواره با تشویش و نگرانی همراه است. در شکل وسواس گونه شدید، فرد کاملاً احساس می‌کند بدقواره است، به طوری که از همه تکنیک‌ها و فنون، حتی از عمل‌های جراحی، برای تغییر شکل بدن خود استفاده می‌کند. کلاً چنین شخصی معتقد است که ظاهر او در ناکامی‌هایش در روابط اجتماعی نقش اساسی داشته است. این حالت بیمارگون و مرضی، در نهایت به «تنفر و انزجار» از بدن می‌رسد. در این اوضاع، فرد احساس می‌کند که بدن او متعلق به او نیست؛ بلکه به دیگران تعلق دارد. او از شیوه نگاه کردن دیگران متنفر است؛ از این رو، از دیگران و نیز از خودش می‌گریزد. او هیچ امر طبیعی‌ای در بدن خود مشاهده نمی‌کند.

این حالت‌های چندگانه تصور از بدن، در همه جوامع رایج و شایع است. اما نکته مهم در اینجا است که در حال حاضر، به خصوص در جهان‌بینی غربی، چنین تصور

می‌شود که بدن دیگر نتیجهٔ سرنوشت و تقدیر افراد نیست، بلکه حاصل عوامل تاریخی - اجتماعی است که در تعامل با یکدیگرند. این نیز تا حدودی حاصل سکولار شدن جامعه و نیز سست شدن باورهای سرنوشت‌گراست که معمولاً با باورهای دینی آمیخته است. زمانی که «بدن» و شکل و شمایل آن، نتیجهٔ تقدیر و سرنوشت نباشد، بدن به طرح و نقشه‌ای تبدیل می‌شود که فرد باید در جستجوی تکمیل آن باشد. اما معیارهای کامل شدن و تکمیل آن، نه‌تنها با رسانه و صنایع زیبایی، بلکه در رژیم‌های مربوط به بهداشت و سلامتی جسمی نیز عرضه می‌شود. به‌عبارتی دیگر، عواملی وجود دارد که تصورات گوناگون از بدن را به وجود می‌آورند. در ابتدا باید خاطر نشان کرد که فرد در بدو تولد هیچ تصویری از بدن خود ندارد. تصور از بدن در طی رشد جسمی در زندگی ایجاد می‌شود. این تصور تحت تأثیر اطلاعاتی است که ما روزانه دریافت می‌کنیم، این که چقدر جذایم و چقدر نه. این اطلاعات در فرهنگ ما قرار گرفته است. در فرهنگ، ایدئال‌هایی برای زیبایی انتقال می‌یابد که در طی زمان تغییر می‌کند. اما خانواده، اسباب‌بازی‌ها، افسانه‌ها، رسانه‌ها و دین از مهم‌ترین عوامل ایجادکنندهٔ تصور بدن در فردند:

خانواده: خانواده اولین نهاد مؤثر بر چگونگی تصور از بدن است. در سال‌های اولیه، ما دائماً در حضور خانوادهٔ خود این تأثیرها را از طریق اعتقادات، ارزش‌ها و گرایش‌ها می‌شنویم و می‌بینیم. زبانی که خانواده به‌کار می‌گیرد، دریافت‌های ما را خلق می‌کند و در ما و نحوهٔ عمل ما تأثیر دارد. زمانی که خانواده، خویشاوندان و حتی دوستان خانواده، پسر جوانی را به‌دلیل خوش‌تیپی، قدرت، قوت یا فعال بودن تحسین می‌کنند، به‌طور غیرمستقیم به ما می‌گویند یک جوان چه ویژگی‌های مطلوبی باید داشته باشد. یا زمانی که آن‌ها در خصوص زیبایی، شیرین بودن یا رفتار متین

صحبت می‌کنند به دخترشان می‌گویند که یک دختر باید چه ویژگی‌های خوبی داشته باشد. ما نیز این کیفیت‌های ممتاز را در جامعه و در روابط متقابل خود تزریق می‌کنیم. درعین حال، خانواده‌ها از تأثیر قوی این گفته‌ها بر توسعه و شکل‌گیری دریافت خود در نزد فرزندان‌شان بی‌خبرند.

اسباب‌بازی‌ها و افسانه‌های پریان: اسباب‌بازی‌های کودکان به خلق دریافت خود از نظر فیزیک مطلوب و نامطلوب تأثیر دارد. برای مثال، عروسک باربی^۱، یکی از عروسک‌های پر فروش در تاریخ، از این نوع است. زمانی که این عروسک در دهه ۱۹۵۰ وارد بازار شد، خیلی عجیب بود که عروسک دارای پستان باشد. چه در همان زمان، عروسک‌هایی برای دختران و پسران نوجوان طراحی می‌شد بی‌آنکه چنین ویژگی‌های ظاهری داشته باشند. بخشی از بازی کودکان به گونه‌ای طراحی می‌شد که خود کودکان با اسباب‌بازی‌هایشان وارد بازی می‌شدند. دختران کوچکی که با عروسک بازی می‌کردند، خود باربی می‌شدند. حین بازی این امر به این خواست تبدیل می‌شد که آن‌ها وقتی که بزرگ می‌شوند، باربی شوند، یا اینکه خود را شبیه باربی ببینند. این موضوع از طریق نگاه کردن به عروسک امکان‌پذیر نیست. درعین حال، باربی تنها عروسکی نبود که به تصور از بدن تأثیر گذاشت، چهره‌های اکشنی مانند سوپرمن، بت‌من و چهره‌های دیگری که دارای سینه پهن، پاها و دست‌هایی عضلانی بودند نیز چنین تأثیراتی در پسر بچه‌ها داشتند. معمولاً چهره‌های کارتونی بدن‌هایی دارند که مجموعه‌ای از استانداردها را برای اعتقاد و فکر بچه‌ها فراهم می‌آورد، مبنی بر اینکه کدام بدن مطلوب و مساعد است. قهرمانان دیسنی مانند سیندرلا، سفیدبرفی و... همگی لاغر، جذاب، دارای پاهای بلند و دست‌های ظریف‌اند. در بسیاری از داستان‌های کودکان،

1. Barbie

قهرمان داستان به لحاظ فیزیکی جذاب ظاهر می‌شود؛ درحالی‌که شخصیت منفی و شرور، غالباً بدقواره، غیرجذاب و چاق معرفی می‌شود. این داستان‌ها و اسباب‌بازی‌ها با آموزه‌های خانوادگی جمع می‌شوند و مجموعه‌ای از معیارها و گرایش‌ها را برای ظاهر جسمی و بدنی خوب برای پسر و دختر فراهم می‌سازند.

دوستان: فرزندان بزرگ می‌شوند و در کنار تأثیرهای خانواده، تحت تأثیر دوستان خود قرار می‌گیرند، به‌خصوص در دوره نوجوانی. این دوستان، گرایش‌ها و ویژگی‌ها و ارزش‌های برتر را تثبیت می‌کنند. در نوجوانی این امر یکی از بخش‌های تعلق به گروه تلقی می‌شود. در همین زمان، آن‌ها شاهدند که آن‌هایی که به گروه آنان تعلق ندارند، به لحاظ فیزیک جسمی طور دیگری به نظر می‌رسند یا لباس خاصی می‌پوشند و از ادواطوار خاصی پیروی می‌کنند.

رسانه‌ها: قبل از ظهور تلویزیون و رسانه، اکثر مردم نمی‌دیدند که در اطراف جهان یا حتی در نزدیک شهر یا روستایشان دیگران چگونه‌اند. امروز ما به واسطه فیلم‌ها، تلویزیون، نشریه‌ها، روزنامه‌ها، اینترنت و نماآهنگ‌ها تحت تأثیر هزاران تصویر قرار داریم. رسانه از این جهت در معرض انتقادهای فراوان است که تصاویر واقعی را به نمایش نمی‌گذارد. در همه جا و همه وقت، ما زنان جوان، بلندقد با شانه‌های مناسب می‌بینیم که به‌طور باورنکردنی‌ای لاغرند. اگر مردی بدون پیراهن و لباس زیر در سینما و رسانه ظاهر شود، احتمالاً او را عضلانی، بی‌مو، بلندقد و جوان خواهیم دید. آیا این تصاویری که مردم از رسانه می‌بینند، انعکاس‌دهنده آن چیزی است که آن‌ها در زندگی روزمره می‌بینند؟ به هیچ‌وجه. در واقع درصد کمی از زنان استعداد دستیابی به معیارهای بدن زنانی را دارند که در رسانه‌ها تبلیغ می‌شود. علم توارث تعیین می‌کند که بدن ما چگونه باشد. چقدر می‌توانیم بلندقد شویم و غیره. ورزش و رژیم غذایی می‌تواند به

وضعیت بدن ما کمک کند، اما ژن‌ها استعداد فرد را برای دستیابی به ویژگی‌های مشخص، محدود و معین می‌کند. اگر شما مردی با شانه‌های باریک باشید، ورزش نمی‌تواند شانه‌های شما را پهن کند. هدف رسانه‌ها، سرگرمی و انباشت سرمایه و پول از طریق فروش محصولات است. رسانه‌ها به کمک تصاویر تبلیغ می‌کنند که زن ایدئال اندامی لاغر، و مرد ایدئال، اندامی عضلانی دارد. پیام‌های رسانه‌ای در خصوص شکل و اندازه بدن، فقط زمانی احساس ما را از بدن خود متأثر می‌سازند که ما آن را بپذیریم. یک شیوه برای حفظ و پاسداشت حرمت نفس و تصویر از بدن خود در برابر تعاریف خام رسانه‌ای از زیبایی، داشتن نگاه نقادانه به پیام‌هاست.

دین: اولین نکته کلی و رایج که در جهان‌بینی دینی و در الهیات همه ادیان درباره مقوله بدن دیده می‌شود، تمایز میان بدن و روح یا بدن و ذهن است. در تفکر دینی، تمایز میان بدن و روح، تمایز میان مقدس و نامقدس، خیر و شر و حق و باطل تلقی شده است. فهم وجود انسان براساس یک تقسیم‌بندی تحلیلی میان ذهن و بدن، بین سلطه تفکر و اندیشه و سلطه اعمال بدنی است. در این رویکرد فرض بر این است که هدایت بدن باید برعهده ذهن باشد. این تفکر با تفکر متافیزیکی از اخلاق در ارتباط است که در آن، ذهن منبع مقدسات و بدن یک امر دنیوی است. بدن به دلیل وجود غرایز و امیال، منبعی برای فریب‌کاری‌های شیطان تلقی می‌شود که اگر از طرف ذهن کنترل و هدایت نشود، انسان به سطح حیوانی تنزل می‌یابد. در جهان‌بینی غالب ادیان، تمایز میان بدن و روح به نحوی تمایز میان ذهن و بدن است؛ چراکه ذهن جایگاه و خانه روح است.

از این رو، در تفکر دینی فرض بر آن است که کنترل و هدایت افراد و جامعه، به معنای کنترل و هدایت بدن‌های آن‌هاست. بدن محل خواهش‌های نفسانی و زندان روح

انسان و نیز مانعی برای دریافت الهامات روحی است. این هدایت برعهده ذهن است که جایگاه مقدسات است.

تصور بدن در حکم محل و جایگاه شیطان و فریب کاری های او، اساساً در طی تاریخ، دین را به اعمال سخت گیری به بدن واداشته است. ازاین رو، روحانی کردن و کنترل هر چیز مربوط به جسم و بدن در مرکز تاریخ تقوای مؤمنان است. در تفکر دینی، بدن مکانی قابل لمس و مشاهده برای انواع گناهان انسان است. بدن خاستگاه امیال و خواهش هاست، بنابراین خود مانعی برای رستگاری و رهایی تلقی می شود.

البته رهبران دینی و یاران وفادار به دین و نیز قدیسین معمولاً از این قاعده مستثنایند. بدن آن ها مقدس است و اساساً همچون افراد عادی تلقی نمی شود. خون و آنچه در کوچک ترین اجزای سازنده جسم آنان وجود دارد با امر قدسی و روحانی در ارتباط است. در برخی از نحله های دینی اعتقاد دارند که ویژگی های روحانی و قدسی به فرزندان و نسل های بعدی آنان انتقال می یابد. بدن فردی که خود را در راه آرمان ها و هدف های دین از دست داده است نیز گرامی داشته می شود. چنین باورهایی از دین، همگی تأکید داشته اند که «بدن» در ابتدا امری دنیوی، پست و جایگاه شرارت و انحراف های بشر است و در مراحل بعدی و با اجرا و اعمال دستورهای دینی و رابطه دائمی با عالم روحانی، به امر قدسی و معنوی تبدیل می شود.

ملور و شیلینگ سه نوع تصور از بدن را در توسعه فرهنگ غرب نشان داده اند که عبارت اند از دوره قرون وسطی، دوره پروتستان، دوره باروک. به نظر آنان، در قرون وسطی، بدن ها لطیف و آسیب پذیر بودند. جادو و خرافه، تنها علومی محسوب می شدند که بدن ها را از تهدیدهای بیرونی و بیماری ها حفظ می کردند. از سوی دیگر، این

بدن‌های لطیف، دنیوی تلقی می‌شد و در معرض نابودی و خطر قرار گرفتن آنان نیز دلالت بر این ضعف داشت؛ و بدن در کل شیطانی در ذات خود داشت. کاتولیک روم قرون وسطی با خلق اعمال و قواعد خاصی، از طریق دین سعی داشت انسان را از شر بدن خود رها سازد. روزه‌داری، امساک در امور جنسی، نمازهای شبانه، شب‌زنده‌داری و تطهیر دائمی، شیوه‌هایی برای تسلط بر فریبکاری‌های شیطان و خواهش‌های نفسانی و بدنی بود. در این تفکر، کنترل بدن و به انضباط درآوردن بدن، نشانه‌ای از پیروزی مسیح بر مرگ و گناهان انسانی قلمداد می‌شد. این موضوع همواره برای مسیحیت مسئله‌ای اساسی است که چگونه انسان می‌تواند از جسم گناهکار خود خلاص شود و در نهایت به رستگاری دست یابد. رفته‌رفته شاهد فاصله گرفتن بدن از امر نامقدس در آیین پروتستانیم. در این آیین، با الگوهای منعطف‌تری از بدن مواجه‌ایم. پروتستان، میان ذهن و بدن، احساس‌ها و الهام‌ها، استقلال قایل است. در نهایت در دوره باروک بیشتر به ابعاد نمادین حیات فرهنگی، اجتماعی و دینی توجه می‌شود که این دوره، پلی بین اوضاع جامعه مدرن و پُست مدرن محسوب می‌شود (Mellor P.A, Shilling E. C, 1997).

در همین ارتباط گفته می‌شود که در الهیات مسیحی، بدن مرد جایگاه و محل روحانیت و معنویت تلقی شده است و بدن زن، جایگاه شیطان و اغواگری‌های او. از این روست که ازدواج برای زنان در گذشته برابر با مرگ و بکارت یک ارزش حقیقی فرض می‌شده است.

دین و تکنیک‌های بدن

تکنیک‌های بدن، شیوه‌هایی است که فرد برای حفظ، تغییر یا اصلاح تصور از بدن به کار می‌گیرد. تصور از بدن در سه زمینه صورت می‌گیرد: قیافه و شکل، اندازه (وزن، قد، چاقی،

لاغری و...) و در نهایت امور زیبایی‌شناختی (W.D. Hoyt & L.R. Kogan, 2001). تصور بدن، فرد را به اندیشه در خصوص ظاهر و عمل در ساختار بیولوژیکی‌اش وا می‌دارد. از این رو، باید گفت «بدن»، فرد را به یک وجود اخلاقی، زیباشناختی، حساس و کنشگر تبدیل می‌کند. در واقع تکنیک‌های بدن آن دسته از فنونی است که قصد اولیه آن کار کردن با خود بدن به منظور مراقبت، حفظ یا اصلاح بدن است. آرایش مو، کار بر روی دندان و جراحی‌های زیبایی، مستلزم «بدنی» است که به‌طور فیزیکی به دست دیگری یا گروهی از بازیگران اجتماعی بر روی آن کار می‌شود. از این رو، این فنون در میان بازیگران اجتماعی از طریق نقش‌ها و پایگاه‌های مختلف، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم تعامل ایجاد می‌کند؛ یکی در مقام تولیدکننده، یکی در مقام مصرف‌کننده و دیگری در مقام توزیع‌کننده. بخش اعظمی از تکنولوژی‌های بدن، مربوط به اعمال روزانه‌اند. شستن، شانه‌کردن، لباس پوشیدن، عطر زدن، آراستن و غیره، همگی در زندگی روزمره رخ می‌دهد. اما فراتر از این اعمال، تکنیک‌های دیگری هستند که در دوره‌ای معین و در فواصلی خاص از زندگی فردی اتفاق می‌افتند؛ تکنیک‌هایی مثل سوراخ کردن برخی از اعضا، خال‌کوبی، عمل‌های جراحی و غیره و نیز تکنیک‌های دیگری چون رژیم غذایی و بدنسازی و ورزش که افراد یک جامعه به‌طور مستمر در زندگی روزمره خویش اجرا می‌کنند. برخی از این فنون زودگذر به گروه‌های فرهنگی خاصی مربوط می‌شوند.

بدن با استفاده از تکنیک‌های خاصی به نمایش گذاشته می‌شود. دیگران با نمایش گذاشتن بدن، آن را مصرف می‌کنند و علائم و نشانه‌های آن را رمزگشایی و تفسیر می‌کنند. جامعه با تفسیر و رمزگشایی نشانه‌های بدن، افراد جامعه را طبقه‌بندی می‌کند و آن‌ها را به اوضاع و احوال طبقاتی‌شان برمی‌گرداند. از سوی دیگر، جامعه تکنیک‌ها، دانش‌ها و مهارت‌هایی را برای عرض اندام بدن فراهم می‌سازد. از این رو، بدن صرفاً یک

داده و یک امر مفروض نیست، بلکه بدن محصول اوضاع اجتماعی و برای پست‌مدرن‌ها، محصول گفتمان‌هاست. در نظریات پست‌مدرنیستی، برای مثال، طرح‌ها و نقشه‌ها بر روی بدن در واقع تلاشی فردی است، درون بحران‌های هویتی در دوران و در جامعه پست‌مدرن. آنان بر این اعتقادند که افراد، مصرف‌کنندگان متغیر و دمدمی‌مزاجی‌اند که کمتر به هویت‌های ریشه‌دار وابسته‌اند. درعین حال آنان بدن‌ها و طرح‌های بدن را در متن ارتباط میان گروه‌های مسلط و گروه‌های فرودست تحلیل می‌کنند.

آنتونی‌گیدنز و کریس شیلینگ نشان می‌دهد که در دوران مدرنیته متأخر، چگونه هویت‌های افراد از نقش‌های سنتی و ثابت جغرافیایی فاصله گرفته است و با «طرح‌های بدن» که به فرد کمک می‌کند که خود را بشناسد و به‌طور نمادین خود را در برابر دیگران تعریف کند، پیوند خورده است. چنین نقشه‌های بدنی همه جا وجود دارد و شیوه‌ها و تکنولوژی‌هایی چون اصلاح، تغییر و پیرایش بدن و اعمال جراحی بر روی بدن با نرخ‌های بالا، رو به فزونی است. در این راستا، پزشکی به یک فناوری پیشرفته تبدیل شده و دین و الهیات بدن با مجموعه‌ای از منازعه‌ها و مناقشات متنوع رودررو شده است. در قرون گذشته، پزشکی به بدن نگرش مقدس‌مآبانه داشت. کالبدشکافی بدن، لمس کردن بدن زنان، لمس کردن بخش‌های بسیار خصوصی بدن، بسیاری از فعالیت‌های پزشکی را با محدودیت مواجه می‌ساخت. برای پزشکی در گذشته، بدن امری مقدس و آمیخته با مقدسات بود. با توجه به تفکر پیوند اعضا و تغییر جهان‌بینی‌ها، بدن از حالت مقدس خود خارج شد؛ اما در کل می‌توان گفت که در پزشکی، بدن امری خصوصی شمرده می‌شود.

شیلینگ معتقد است که دوران مدرنیته با یک فردی‌سازی بی‌سابقه‌ای از «بدن» همراه است که در آن معناها خصوصی و بدن حامل ارزش‌های نمادین شده است. در جامعه مصرفی، به قول بوردیو^۱، بدن به منبعی از سرمایه نمادین تبدیل می‌شود؛ به این معنا که کمتر توجه می‌شود که بدن قادر به انجام چه کاری است، بلکه از این جهت به بدن نگریسته می‌شود که چگونه و چطوری به نظر می‌آید. یعنی در این اوضاع به نمایش و تظاهرهای بدن توجه می‌شود تا به کارکردها و توانایی‌های اصلی آن. درعین حال ما امروز شاهدیم که تظاهرهای بدن و نمادهای بدنی صرفاً به یک طبقه خاص تعلق ندارد، برای مثال، دیگر بدن‌های قوی و رشدیافته متعلق به طبقه کارگر نیست. کار بوردیو ما را به اهمیت دائمی طبقه از حیث فهم موضوع تجسم^۲ هوشیار می‌کند. برای بوردیو بدن‌ها به سه طریق حامل نشانه‌ها و علائم طبقاتی‌اند؛ از طریق موقعیت اجتماعی فرد، خلق عادات و توسعه ذائقه‌های آن. مدیریت بدن مرکز اصلی در کسب منزلت و در حفظ تمایزهای طبقاتی است (P. Bourdieu, 1984).

امروز ما در شرایطی هستیم که در آن توجه بیش از پیش به بدن، خود به آیین و مناسکی خاص تبدیل شده است که گویی بدن محلی برای عبادت و پرستش است. گافمن معتقد است که افراد در جامعه شهری به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی از سلوک و آیین خاصی برخوردارند. آن‌ها تا اندازه‌ای می‌خواهند از طریق این آیین‌ها خود را پاک و مقدس نمایش دهند (Goffman, 1967). فرد در جامعه شهری امروزی درگیر رفتار آیینی است. توجه به پوشش، وضع ظاهری و به‌طورکلی، وضعیت بدنی خود دقیقاً مقابل آن تصور مربوط به الهیات سنتی است که در آن بدن جایگاه شیطان و پست شمرده می‌شد. در حال حاضر، عنایت به بدن به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد

1. P. Bourdieu
2. Embodiement

بدن مقوله‌ای پاک و مقدس است و حتی راه رستگاری آن از طریق پاک و منزه نگه داشتن آن امکان‌پذیر است. توجه به بهداشت شخصی، استفاده از لوازم بهداشتی برای حفظ نرمی و شادابی پوست و حفظ حیات و زنده نگه داشتن آن همگی به نوعی دلالت بر این دارد که بدن متعلق به خالق همیشه جاویدان و صاحب حیات است. اگر پوست و بدن را سالم، با نشاط و زنده نگه داریم به گونه‌ای به جوهره حیات و زندگی توجه کرده‌ایم. این تصور که بدن را باید از شر آسیب‌ها و خطرهای بیرونی حفظ کرد، در حقیقت به معنای حرمت نگه داشتن آن و پاک انگاشتن آن است. به‌رحال در این گرایش دیگر بدن قفس و زندان روح نیست، بلکه جلوه روح و پرده‌ای برای به نمایش درآمدن مکنونات درونی انسان‌هاست.

فروید معتقد است که انسان‌ها در آرزوی داشتن نقش خدایی بر بدن‌هایشان بوده‌اند و توسعه فنی، مسیری برای دستیابی به این آرزو بوده است. از نظر فروید، پیشرفت فنی بیانگر اجرا و تکمیل این آرزوی پنهانی است که انسان نوعی از خدای تجسم‌یافته است. از طریق تکنولوژی، ما به درجه‌ای از کنترل می‌رسیم. با توسعه فناوری و تکنولوژی، اعتماد ما به توانایی خود در کنترل عوامل بیرونی و در فائق آمدن به ترس‌هایمان و به خدمت گرفتن طبیعت و بدن خود بیشتر می‌شود. در این راستا، تکنولوژی‌های بدن در جستجوی تحقق هدف‌هایی چون سلامتی، زیبایی و قدرت است.

داده‌ها و شواهد تجربی فراوانی از نقش دین در ارتقای بهداشت فردی و جمعی دیده می‌شود (Ellison & Levin, 1998). مطالعات طولی و چند متغیره فراوانی آثار مثبت جنبش‌های دینی بر پیامدهای بهداشتی و حتی اخلاقیات بدن را نشان می‌دهد (Sherkat & Ellison, 1999). بدن و ارزش‌ها و گرایش‌های مرتبط با بدن از طریق

تکنولوژی‌های بدن، چون تناسب‌اندام و کم کردن وزن، همچون یک میانجی میان دین و اخلاقیات عمل می‌کند. از نظر زنان، آموزه‌های خداشناسی و دین، اندام را در وضعیت مناسب‌تری، حداقل در برابر چاقی مفرط، حفظ می‌کند. آموزه‌های کاتولیک به پیروان خود همواره گوشزد می‌کند که در مصرف زیاد از حد خوراکی‌ها پرهیز شود. اسلام چه از طریق *قرآن* و چه از طریق سنت، دائماً به پیروان خود سفارش می‌کند که از دستوره‌های غذایی خاصی پیروی کنند که همواره در سلامت جسمی باشند. در آیین یهودیت، بدن انسان همچون شمایی از خدا تصور می‌شود (Coakly, 1997). از این رو، به پاسداشت بدن با مصرف غذاهای مناسب توجه می‌شود. تأکید دستوره‌های دینی به استفاده از سبزیجات، خوردن میوه‌های تازه و نیز استفاده از برخی از میوه‌های خاص که نام آنان از سوی پیامبران در کتاب و سنت‌های هر دینی آمده است، شیوه‌ای خاص از توجه به بدن را ترویج می‌کند که رابطه تنگاتنگی با تکنولوژی‌های بدن دارد که از سوی علم پزشکی و صنایع مربوط به بدن تجویز می‌شود.

ادیان نیز از طریق پوشش بدن، به گونه‌ای پیروان خود را معرفی و مشخص می‌کنند. در بسیاری از موارد، پوشش و لباس یک اجتماع بیانگر هویت دینی آن اجتماع است، به طوری که آن را از بقیه اجتماعات و فرهنگ‌ها متمایز می‌کند. لباس و پوشش، گذشته از هویت دینی، در برخی شرایط بیانگر یک وضعیت اعتقادی خاصی است: برای مثال، پوشاندن لباس سیاه در عزاداری‌های دینی از این جمله است. نوع، رنگ و شکل لباس مقیاسی برای وفاداری افراد به یک آیین و باور دینی است. در برخی از موارد، لباس و نوع پوشش همچون ابزار و سیاستی برای کنترل وجه جنسی بدن به کار گرفته می‌شود. برای مثال، زنان مسلمان براساس اعتقادات اسلامی باید از پوشش خاصی پیروی کنند، که این پوشش به معنای کنترل و مدیریت رفتارها، انگیزه‌ها و تحریکات جنسی در تعاملات اجتماعی است (B. Lind, 1999).

درباره زمینه‌های خاص سیاست بدن، در مطالعات آمده است که افرادی که گرایش‌های دینی اندکی دارند، در مقایسه با افراد مذهبی، بیشتر به سمت مواردی چون خال‌کوبی و سوراخ کردن اعضای بدن سوق پیدا می‌کنند (Morgan, 1999). در خصوص مداخلاتی چون سوراخ کردن و خال‌کوبی و کلاً مواردی که بدن در معرض آسیب‌های جدی قرار می‌گیرد و نیز در مواقعی چون رژیم‌های لاغری، تناسب‌اندام و ورزش‌های روزانه که بدن را با شرایط رنج‌آوری روبه‌رو می‌کند، به نظر می‌رسد که در این اوضاع، بدن، قربانی و مکانی برای رستگاری است. گویی رنج کشیدن جسمی به واسطه این سیاست‌ها مشابه همان رنج‌هایی است که در قرون گذشته بدن برای رسیدن به رستگاری مواجه بوده است. در واقع به نظر می‌رسد گفتمان رنج دادن و قراردادن بدن در معرض آسیب‌های جدی، به دلیل گناهانش به شکل دیگری از طریق سیاست‌های بدن بازتولید شده است. بیشتر دستورالعمل‌های به‌کار گرفته شده برای داشتن بدنی سالم، زیبا و قدرتمند، رنج و مشقت فراوانی را بر کنشگران اجتماعی تحمیل می‌کند. از تمرین‌های بدنی، ورزش‌های روزمره، پرهیز از خوردن برخی از غذاها و نیز عادت به رژیم‌های غذایی مشخص گرفته تا دستکاری در بدن از طریق عمل‌های جراحی، سوراخ کردن برخی از اعضای بدن و غیره، همگی اعمال سخت و پرزحمتی است که کنشگر بدون داشتن حس روحانی و معنوی به بدن خود نمی‌تواند تن به این اعمال دهد. داشتن حس روحانی و معنوی، متفاوت از هدف‌هایی است که فرد شخصاً آن‌ها را دنبال می‌کند؛ هدف‌هایی چون زیبایی، تناسب‌اندام، لاغری، سلامتی و غیره. بازیگر اجتماعی در این شرایط احساس می‌کند که بخشی از بدن خود را باید قربانی کند؛ در واقع آن قسمت از بدنش را که براساس سیطره امیال و خواهش‌های نفسانی و گاهی سرنوشت ایجاد شده است. اعمال سخت و مشقت‌بار در واقع مبارزه با

خواهش‌های نفسانی و سرنوشت است. این تلاش، مبارزه‌ای معنوی است. در مواقعی خطرهای ناشی از مداخله در شکل و ظاهر بدن به حدی است که فرد را با قطع عضو و حتی مرگ مواجه می‌سازد. روبه‌رو شدن با این خطرهای جدی و احتمالی، از طرف دیگر، زمینه‌های مداخلهٔ ادیان، به‌خصوص ادیان صاحب کتاب را در خصوص این‌گونه سیاست‌های بدن فراهم می‌سازد. دربارهٔ مداخلهٔ دین در اعمال مخاطره‌آمیز بدن سه نکته ضروری است؛ نخست درک دقیق و صحیح از آن چیزی است که از طریق سیاست‌های بدن امروز در جوامع معاصر در حال وقوع است. در این راستا، دانش و شناختی لازم است که تفسیر و فهم دینی روشنی از واقعیت جهانی، سکولار و دنیای معاصر عرضه کند. نکتهٔ دوم، تقویت وجه انتقادی تفکر دینی از خودش دربارهٔ مقولهٔ بدن و بازاندیشی در مفروضات و پیش‌فرض‌های مربوط به آن است و در نهایت، خلق تفکر دینی قدرتمندی است که برای اوضاع حاضر مفید باشد.

منابع و مأخذ

- Bourdieu, P. (1984), *Distinction: A Social Critique of the Judgement of Taste*, London: Routledge.
- Coakly, S. (1997), *Religion and the Body*. Cambridge University press.
- Davis, K. (ed.) (1997), *Embodied Practices: Feminist Perspectives on the Body*, London: Sage.
- Ellison, C, G. Levin J, s (1998), *The Religion – Health Connection; Evidence, Theory and Future Direction*, Health Educ Behaviour, vol 25: 700-720.
- Giddens, A. (1991), *Modernity and Self – Identity: Self and Society in the Late Modern Age*, Cambridge: Polity.
- Goffman, A (1967), *Interuption Rilual; Essags on Face – to – Face Behaviour*, Doubledge Anchor.
- Hoyt, W.D. & Koyan, L.R. (2001), *Satisfaction with body Image and Peer Relationships for males and females in a college environment*, Sex Roles 45 (314), 122-215.
- Lind, B. Arthur (1998), *Religion, Dress and Body: Berg Publisheros*.
- Mead, G.H. (1967), *Mind, self and Society*, Chicago university Chicago press.
- Mellor, P.A, Shilling, C. (1997), *Reforming the Body (in) Religion, Community and Modernity*, London: sage.
- Morgan, K. (1999), *Tattooing, Branding, Scarring and Non-mainstream Piercing*.
- Sherkat, D.E. Ellison, (1999), *Recent Developments and Current Controversies in the Sociology of Religion*, Annu Rev social vol 25. 363-394.
- Shilling, C. (1993), *The Body and Social Theory*, London: Sage.
- Shilling, C. and Mellor, P. A. (1996), “Embodiment, Structuration Theory and Modernity: mind / body dualism and the repression of sensuality”, *Body and Society*, Vol. 2, No. 4, PP. 1-15.
- Stevenson, Nick (2002), *Understanding Media Cultures*, London: sage.
- Turner, B.S. (1991), *The Body and Society*. Oxford: Blackwell.
- ----- (2000), “The Possibility of Primitiveness: towards a sociology of body marks in cool societies” in Featherstone (ed.) *Body Modification*, London: Sage.
- Wacquant, L.D.J (1995), “Pugs at work: bodily capital and bodily labour among professional boxers”, *Body and Sociey*, vol 1, 1 pp 65-94.
- Watson, J. (2002), *Male Bodies: Health, Culture and Identity*, Milton Keynes, Open University Press.